



کتاب گزیده اشعار صدف درخشان که شش ماه پیش توسط انتشارات آنان منتشر شده بود، توسط انتشارات فصل پنجم به چاپ دوم رسید. این کتاب در ۲۰۰ صفحه و شامل ۱۱۱ شعر منتشر شده است؛ شعرهایی که گزیده‌ای از کتاب‌های قبلی این شاعر؛ ازجمله «ریل‌ها دوربرگردان ندارد»، «صدف‌ها آبستن مروارید می‌شوند»، «چهل سال زن»، «مرد لاچوردی» و «ببرها پلک نمی‌زند» هستند؛ به انضمام چند شعر جدید. در مقدمه این کتاب و درباره شاعر آمده: صدف درخشان فعالیت فرهنگی خود را از سال ۱۳۶۱ با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آغاز کرده، دارای مدرک مهندسی شیمی و دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی است و هم اکنون در دانشگاه دروس ادبیات فارسی را تدریس می‌کند.» گزیده اشعار صدف درخشان، به موضوعات عاشقانه، اجتماعی پرداخته است. موثف کتاب، پدیده‌های طبیعی است و عناصری چون کوه، دریا در کتاب حضور پررنگی دارد؛ چراکه صدف درخشان شاعری طبیعت‌گراست. او از سن ۸ سالگی یعنی سال ۱۳۶۱ فعالیت فرهنگی خود را با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در زمینه داستان نویسی آغاز کرد و بعد به شعر روی آورد. از سال ۱۳۹۱ که اولین مجموعه شعر خود را که با عنوان «ریل‌ها دوربرگردان ندارند» چاپ کرده که این کتاب هم اکنون به چاپ پنجم رسیده است. درخشان با چاپ هفت جلد کتاب و برگزاری انجمن‌های ادبی (اوین درשמیرانات وبامداد در شهراپار همواره در حوزه ادبیات فعال بوده است. به تازگی در کتابی تحت عنوان «آوای زاغ بور» که در برگیرنده شصت سال شعر زبان ایران و آنتولوژی دوزبانه فارسی و انگلیسی است و در انتشارات mage واشنگتن چاپ شده، چند شعر از صدف درخشان را با برگردان انگلیسی منتشر شده است. در حال حاضر او کتابی پژوهشی درباره شعر زنان در دست تدوین دارد و قبل از هم از او کتاب پژوهشی دیگر با عنوان «عبور از اینه» چاپ شده بود که به بررسی تطبیقی آتیماذ را اشعار احمد شاملو و ناز قیانی پرداخته. این کتاب برگزیده سومین کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی است و چاپ دوم این کتاب توسط انتشارات فصل پنجم منتشر شده است.

بختیار علی و «تصاحب تاریکی»



ترجمه فارسی‌رمان «تصاحب تاریکی»، جدیدترین اثر بختیار علی، زمان نویس، شاعر و نظریه پرداز اندیشمند کرد عراقی است به قلم میروان حلبیچهای بازنشر شد. اثر اثررمانی درباره هویت وتعصبات ونیز توهم و خود بزرگی‌بینی و خرافات است وتمام ماجراهای رمان درکشور ترکیه اتفاق می‌افتد. تصاحب تاریکی درباره تنهایی انسان معاصر، عشق‌های بی‌فرجام، مفهوم هویت و همزیستی و تعامل با دیگری واحترام وجود دیگری است که نویسنده در آن به نقد را دیدکالیسم وفاشیسم می‌پردازد. تمام حوادث رمان از سال ۱۹۶۰ تا سال ۲۰۰۰ میلادی در ترکیه رخ می‌دهند. بختیار علی نوشتن این رمان را از فروردین سال ۱۳۹۸ آغاز کرد. بختیار علی در این رمان، با استفاده از سبک نگارشی شاعرانه وتصویری، مخاطب را در دنیایی فرمی برد که مرز بین واقعیت وتخیل مبهم‌هم است. زبان غنی وتصورسازی‌های قدمتمند او به خلق فضایی می‌انجامد که خواننده می‌تواند با وجود دشواری‌های موجود در متن، به درک عمیق‌تری از اندیشه‌های پیچیده نویسنده دست یابد. تصاحب تاریکی یک سفر روان شناختی است که به مخاطب اجازه می‌دهد تجربیات شخصیت‌ها را به صورت عینی احساس کند واز درون متن باآن‌ها همراه شود. این کتاب می‌تواند تاثیرات عمیقی بر خوانندگان فارسی‌زبان داشته باشد. به ویژه برای آن‌هایی که به دنبال درک بیشتری از مفاهیمی چون تاریکی درونی انسان، جست وجو برای معنا در دنیای مدرن، و ارتباط بین فرهنگ وتاریخ هستند. علی با طرح موضوعاتی که اغلب در جامعه معاصر مغفولی می‌مانند، به خواننده کمک می‌کند تا به تفکر در مورد مسائل عمیق‌تری از حیات انسانی بپردازد. در نهایت، «تصاحب تاریکی» یک اثر چندلایه است که به خواننده اجازه می‌دهد با تکیه بر تفسیر خود، معانی مختلفی را از داستان استخراج کند. هر خواننده بسته به پیش‌زمینه فکری وتجربیات شخصی خود، ممکن است برداشت متفاوتی از کتاب داشته باشد. این خصوصیت می‌تواند تصاحب تاریکی را به یک اثر ماندگار در ادبیات معاصر تبدیل کند که به مرور زمان با تفسیرهای جدیدی همراه خواهد بود. نشر ثالث چاپ دوم رمان «تصاحب تاریکی» را در ۸۶ فصل و ۷۶ صفحه باقیمت ۵۷۰ هزار تومان عرضه کرده است.

دوشنبه
۱۴۰۲_۱۱_۳۰
۰۹ شعبان ۱۴۴۵/۱۹ فوریه ۲۰۲۴

سال بچم
شماره ۱۷۷۲

armanmeli.ir

آسوله مرادی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

فرانسوی‌ها

عاشق‌عطر و بوی‌کتاب‌اند

◀ «شتابان زیستن» در بازار کتاب ایران

آرمان ملی - محمد صابری: فرانسه با نویسندگانی چون پروست، بالزاک، رولان و کامو، قطب بلامنازعه ادبیات داستانی جهان به‌شمار می‌آید و نویسندگان همچنان از پشتیبانی و حمایت کتابخوانان برخوردارند. آسوله مرادی که در فرانسه زندگی می‌کند، در سال‌های اخیر ترجمه آثار ادبی از فرانسوی به فارسی را در پیش گرفته‌و از طریق مراکز نشری چون برج، ثالث و نیلوفر روانه بازار کتاب می‌کند. ترجمه و انتشار رمان «شتابان زیستن» اثر بریژیت ژبیرو، نویسنده ۶۴ساله فرانسوی که جایزه گنکور در برایش به ارمغان آورده، بهانه‌ای شد برای گپ‌وگفتی کوتاه با این مترجم که با بررسی جایگاه اجتماعی امروز ادبیات و کتابخوانی در جامعه فرانسه همراه شد.

روان بودن ترجمه - اگرچه صد درصد هرگز میسر نمی‌شود- بسیار حائز اهمیت است. بسیاری از ترجمه‌های امروز فرانسه با بیش از حد معلوف به زبان مقصدند و مشخص است مترجم در درک مطلب و انتقال سبک نویسنده مشکل داشته است، یا برعکس؛ فارسی خوبی ندارند. نمی‌خواهم بگویم ترجمه من بی‌نقص است، اما به این مطلب واقفم و برای بهتر شدن ترجمه‌ام، مطالعه فارسی و فرانسه‌ام قطع نمی‌شود.

◀ در خصوص ترجمه رمان «شتابان زیستن» اثر بریژیت ژبیرو، بفرمایید جز جایزه معتبر گنکور، کدام ویژگی‌ها در این رمان شما را مجاب به ترجمه آن کرد؟ قلم ژبیرو به نظرم دلنشین و صمیمی آمد و با اینکه این کتاب جزء آثاری نیست که در فرانسه «ادبیات والا و فاخر» خوانده می‌شوند، تصمیم گرفتم ترجمه‌اش کنم. اگر بخواهم صادقانه پاسخ دهم، یکی از مواردی که همواره در انتخاب اثری مدنظر دارم، نداشتن موارد سانسوری است. متاسفانه مسأله ممیزی که آن را اجحاف به ادبیات و خواننده می‌داند همواره کم با بیش در کشور ما وجود داشته است. دوست ندارم اثری مثله‌شده در اختیار خوانندگان قرار دهم. «شتابان زیستن» از این حیث به نظرم فوق‌العاده آمد و خب تعداد صفحات بالایی هم نداشت؛ ضمن اینکه این کتاب، به نظر من یک روایت عاشقانه هم است و هر خواننده‌ای فارغ از ملیت، نسبت به مسأله عشق حساسیت دارد. هزاران داستان عاشقانه در جهان هست؛ اما به قول حافظ از هر زبانه‌کی می‌شنوم نامکرم است.

جایزه بردن آن هم خب مزید بر علت شد.

◀ ترجمه‌تان روان و خواندنی‌ای بود. به متن بیشتر وفادار بودید یا ذهن و زبان مخاطب ایرانی؟ چرا؟

سعی کرده‌ام ضمن وفادار ماندن به فرم اثر و زبان نویسنده، ذهن و درک خواننده فارسی‌زبان را در انتخاب دایره واژگانی و ساختار روایی ترجمه‌ام مدنظر داشته باشم. ترجمه به نظرم سهل‌ممتنع است. شخصا اعتقاد دارم رسالت مترجم صرفا انتقال پیام نیست؛ بلکه ترجمه در خدمت یکی از کارکردهای مهم زبان - که آن را در زبان‌شناسی، نقش هنری و استتیک می‌نامند- قرار می‌گیرد. در نتیجه، در آوردن فرم و ساختار روایی متن اصلی ضمن



فاطمه احمدی‌آذر

منتقد ادبی

«نوولای در اهمیت مرگ بی‌مورد آقای بادیاری» از میلاد روشنی پایان (زاده ۱۳۶۴). نویسنده و پژوهشگر ایرانی در بهمن ۱۴۰۲ توسط نشر چشمه منتشر شد. پیش از این نوولا، این نویسنده دو اثر دیگر به چاپ رسانده بود: «سینما و مرگ: جستاری در نامیرایی و تصویر» (۱۳۹۷) و «اتوپیا در زمانتیسیم سیاه: جستاری در ادبیات رمانتیک آمریکا» (۱۴۰۱). این دو اثر نیز توسط انتشارات قفقوس به مخاطب فارسی‌زبان ارائه شده بودند. در اهمیت مرگ بی‌مورد آقای بادیاری، با خودکشی آقای بادیاری شروع می‌شود. نویسنده در طول داستان، اشاره‌ای به اسم کوچک آقای بادیاری نمی‌کند. مخاطب در روایت زندگی بادیاری، با شخصیت‌های دیگر زندگی او نیز آشنا می‌شود. سامیبار و کوهیبار بادیاری، پسرهای آقای بادیاری؛ کنی، دختر آقای بادیاری؛ طاهره تالش، همسر او؛ الیکا، دوست دختر او؛ کلنل بادیاری، پدر آقای بادیاری؛ و عالیه، مادر آقای بادیاری. نوولای روشنی پایان، ترکیبی از فلسفه و واقع‌گرایی، رئالیسم جادویی، جریان سیال ذهن، و روان‌زخم‌هایی است که زندگی افراد دیگر را نیز تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. عنوان کتاب، خواننده را به یاد نوولای مرگ ایوان الیچ (۱۸۸۶) از لئو تولستوی می‌اندازد که داستان با مرگ شخصیت ایوان الیچ آغاز می‌شود و سپس به گذشته برمی‌گردد تا تولستوی علت آن را به روشی واقع‌گرایانه و فلسفی برای مخاطب روشن سازد. ممکن است شیوه روایت داستان و توانایی‌های غیرعادی شخصیت‌ها نیز خواننده را به یاد رمان صدسال تنهایی (۱۹۶۷) از گابریل گارسیا مارکز (۱۹۵۸-۲۰۱۴)، روزنامه‌نگار و رمان‌نویس کلمبیایی، و ملکوت (۱۳۴۹) از بهرام صادقی (۱۳۱۵-۱۳۶۳)، شاعر و نویسنده ایرانی بیندازد. نویسنده از شیوه روایت جریان سیال ذهن بهره گرفته است؛ راوی از ذهن یک شخصیت به ذهن شخصیت دیگری می‌رود و ماجرا را از ذهن او برای مخاطب روایت می‌کند. شاید این نحوه روایت نیز خواننده را به یاد رمان خانم دلاووی (۱۹۲۵) از ویرجینیا وولف (۱۸۸۲-۱۹۴۱)، نویسنده و منتقد ادبی و فمینیست انگلیسی بیندازد. شخصیت‌ها از روان‌زخم‌هایی رنج می‌برند که به‌طور مستقیم به خودشان مربوط نمی‌شود و خواننده می‌تواند رابطه آنها را با یکدیگر ببیند. شاید برخی خواننده‌ها، این نوولا را تقلیدی از آثار بزرگ پیش از خودش تلقی کرده‌و آن را به‌عنوان ضعف نویسنده معرفی کنند. اما، دیوید دمراش (زاده ۱۹۵۳) نویسنده و نظریه‌پرداز ادبی آمریکایی در کتاب مشهور خود با‌عنوان ادبیات جهان را چگونه بخوانیم (۲۰۰۹) می‌گوید که تمام آثار مطرح ادبیات جهان، از آثار پیش از خود بهره گرفته‌اند؛ برای مثال، اگر رمان دون‌کیشوت (۱۶۰۵) از میگل د سروانتس (۱۵۴۷-۱۶۱۶) نویسنده اسپانیایی نوشته نمی‌شد، رمان تام‌جنز (۱۷۴۹) از هنری فیلدینگ (۱۷۰۷-۱۷۵۴) نویسنده بریتانیایی به رشته تحریر در نمی‌آمد. این نظریه‌پرداز آمریکایی، تقلید ادبی را غیرقابل اجتناب می‌داند و می‌گوید که این کار باعث غنی‌تر شدن ادبیات می‌شود. از این‌رو، نمی‌توان دریای آثار ادبی بزرگ در نوولای در اهمیت مرگ

آرمان ملی

ادبیات



هم وجود داشته است؟ به باور من، برای اینکه ببینیم اثری به جریان و نبض جهانی وصل شده یا نه یک نگاه پس‌نگرانه و بافاصله‌ای باید وجود داشته باشد و داوری در این خصوص صرفا به واسطه زمان و جاهت می‌یابد. اگر اشتباه نکنم آثار پروست در زمان خودش اقبال چندانی نیافت و برای انتشار کتاب‌هایش همیشه مشکل داشت. با نیچه و یا خیلی از نویسندگان دیگری که در دوران خودش دیده نشدند یا قدر ندیدند. احتمالا خواننده آن دوران هم تصور می‌کرده ادبیات به قهقرا رفته است. البته عکس آن نیز صادق است: نویسندگان بسیاری در سال‌های گذشته جایزه گنکور را دریافت کرده‌اند اما نام و آثارشان به دست قاضی بی‌تحقیف و البته منصفی که زمان و آن نگاه پس‌نگر است پاک شده. اینکه آیا اولتیک نویسنده به شدت مدنی‌ان است که به جریان جهانی ادبیات پیوسته و یا نویسنده معمولی است را شاید نشود امروز با قطعیت در موردش حرف زد.

◀ در ادبیات این روزهای ایرانی، ترجمه‌خوان‌ها از ایرانی‌خوان‌ها سبقت عجیبی گرفته‌اند، و این مهم به خوبی در آثاری که ناشران بزرگ به بازار نشر آورده‌اند ملموس و عینی است. تحلیل شمع‌ادر این باره چیست؟ خواننده ایرانی امروز، مخصوصا جوان‌ها، بسیار مشتاق‌اند در جریان اتفاقات ادبی روز جهان قرار بگیرند و ادبیات کشورهای دیگر را بخوانند. از این منظر فکر می‌کنم ناشران ایرانی واقعا خوب کار می‌کنند. فقط کاش حساسیت بیشتری نسبت به مسأله «کپی‌رایت» و حقوق مؤلف وجود داشت. من فکر می‌کنم حتی این موضوع بر کیفیت ترجمه‌ها هم اثر می‌گذارد.

◀ پرسش دیگر من در خصوص ادبیات فرانسه و خصوصا نیمه دوم قرن بیستم به بعد است. این ادبیات نتوانست آن طور که باید و شاید موفقیت و خرخشش اعجاب‌برانگیز نیمه اول قرن بیست و نیمه دوم قرن نوزدهم را تکرار کند: دورانی که فلوربر هوگو بالزاک و پروست و رولان و کامو در آن ظهور کردند. چرا؟

بله ادبیات فرانسه در این دوران‌هایی که نام بردید درخشان است. شاید در اوج. اما سوالی که باید پرسید این است که آیا این نگاه آن زمان

بی‌مورد آقای بادیاری را نوعی ضعف قلمداد کرد. نوولا جمله «در نیمه‌شب بیست و چهارم دی ماه، آقای بادیاری خودکشی کرد» (۹) آغاز می‌شود. جمله‌نخستین هر اثر ادبی، ساختار کلی داستان را به مخاطب خود ارائه می‌دهد. خواننده از همین جمله استنتاج می‌کند که اثر درباره علت خودکشی شخصیتی به نام آقای بادیاری است. اطلاعات دقیق درباره زمان این عمل نیز صورت آثار رئالیستی را به ذهن می‌آورد. اما، روشنی پایان در طول روایت این تصور را می‌شکند؛ مخاطب او، در طول روایت با بخشی از زندگی افراد نزدیک به آقای بادیاری آشنا می‌شود. نویسنده، اطلاعات دقیقی درباره مکان جغرافیایی و زمان تاریخی وقایع به‌نامی‌دهد. فقط در چندین قسمت متوجه می‌شویم که احتمالا مکان وقوع حوادث ایران است: ایران در زمان عبور از سنت به مدرنیته و جنگ جهانی دوم. حوادث سیاسی و فرهنگی نقش پررنگی در اثر ندارند. به‌نظر می‌رسد که روشنی پایان تمرکز خود را روی فرد و رابطه او با جهان اطرافش گذاشته است. از فصل نخست می‌بینیم که چگونه راوی از ذهن یک شخصیت بازنویسی غیرعادی دارد یا تجربه منحصربه‌فردی را از چشم او می‌بیند. مخاطب به‌آرامی اطلاعات بیشتری درباره زندگی افراد نزدیک به آقای با دیاری به دست می‌آورد. خواننده از فصل‌های ابتدایی متوجه می‌شود که با داستانی واقع‌گرایانه سروکار ندارد. هر شخصیت، توانایی غیرعادی دارد. تجربیه منحصربه‌فردی را از سر گذرانده‌اند. برای مثال، کوهیبار توانایی شنیدن و دیدن غیرعادی دارد؛ «کوهیبار صدای به هم خوردن دندان‌های او را شنیده‌بود. صدایی که در گوش کوهیبار پیچیده‌شباهنی به صداهایی همیشگی که در کاسه سرش می‌پیچید نداشت. ریتم موزون و منحصربه‌فردی داشت و کوهیبار به سرعت به این نتیجه رسید که این صدانمی‌تواند صدایی جز به هم خوردن دندان‌های پدرش در گور باشد» (۲۶). سامیار، رمان‌های سطح پایین می‌نویسد و شهرتی برای خود رقم زده است. اما، از میانه داستان متوجه می‌شویم که او توانایی خارق‌العاده نوشتن را از باغ خانوادگی‌شان گرفته است. او به خواهرش کنی توضیح می‌دهد که این توانایی منحصر به فرد و جادویی به او این قدرت را می‌دهد تا سرنوشت خودش و دیگران را بداند؛ «به چیزی توی باغ... یا شاید خود باغ... آره، خود باغ می‌خواست داستان خودش رو بنویسه و من رو انتخاب کرد» (۱۱۰). در جایی دیگر نیز متوجه می‌شویم که سامیار در حبس خود در باغ، توسط نیرویی جادویی تسخیر می‌شود و توانایی نویسنده شدن به دست می‌آورد؛ «پس از آنکه هفده‌هزار وهشتصد و نود و یک صفحه نوشته بود و همچنان مشغول نوشتن بود، به زاری افتاد. فریاد می‌زد، بندبند استخوان‌هایش می‌گداخت و فرصت احساس کردن بدنش را نداشت. فریاد می‌زد و می‌نوشت. اطمینان یافته بود که او در باغ نمی‌نویسد، بلکه این باغ متروک است که در او می‌نویسد» (۹۲). الیکا، از شنیدن خبر خودکشی آقای بادیاری شوکه می‌شود و می‌خواهد بداند جواب این معما را پیدا کند. از این‌رو، به مراقبه و خواب روی

◀ پرسش بعدی من در خصوص مواجهه قرن جاری با کتاب کاغذی است، این مهم در همه جای جهان جاری و ساری است، شبکه‌های مجازی گویاگوی سبقت را از کتاب‌های کاغذی ربوده‌اند. شما که در فرانسه زندگی می‌کنید؛ این اتفاق چگونه است و چقدر در تیراژ کتاب تاثیرگذار بوده است؟

در فرانسه هم مثل همه جا کتاب‌های الکترونیکی رسم روز است اما از اقبال کتاب‌های کاغذی نکاسته است. آن هم برای خوانندگان رمانتیک (!) و کتاب‌دوست فرانسوی که کتابخانه همیشه‌شان برایشان جزئی از دکور و زینت بخش خانه‌شان بوده و عاشق‌عطر و بوی کاغذ هستند.

◀ در ادبیات فرانسه، نویسنده میان‌ماهه‌ای همچون گیوم موسو با انتشار سالی یک رمان، تیراژه ده‌میلیون نسخه را داراست؛ درحالی‌که در ادبیات پر افتخار ما، بزرگ‌ترین نویسنده‌ها به تیراژ صد‌هزار نسخه هم نرسیده‌اند. چرا؟

دلایل متعددی وجود دارد که می‌تواند این تفاوت را توضیح دهد. در فرانسه، بازار انتشارات

بسیار توسعه یافته است، با یک شبکه وسیع توزیع و تبلیغات قوی. علاوه بر این، فرهنگ کتابخوانی در جامعه فرانسوی فرهنگی ریشه‌دار

و قدیمی است.

◀ مارسل پروست در ادبیات دنیا نامی است همیشه‌شنبیدنی. پیش از ۲۷ عنوان نقد و نظر از سوی بزرگان ادبیات دنیا درباره‌اش نوشته‌شده

و هم اینک درس گفتارهای «در جست‌وجوی صاحب‌نظران رشته» در خیلی از دانشگاه‌های

دنیا تدریس می‌شود. در پاریس امروز پروست چه بازخوردی داشته؟ نویسندگان نسل نومی

فرانسه چقدر از پروست الهام‌گرفته‌و بیا می‌گیرند، این مهم وقتی بیشتر به چشم می‌خورد که

صاحب‌نظران پروست را پایه‌گذار مدرنیسم

در ادبیات می‌دانند. آن هم در روزگاری که ادبیات تحت‌لوای مکتب‌های ادبی ناتورالیسم

ورتالیسم و...؟

قطعا پروست یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان

ادبیات فرانسه است که آثارش همچنان الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان معاصر

است. از مودیانو تا آنی ارنو و کارر و حتی نویسندگانی که کمتر شناخته‌شده‌اند مانند

نویسنده یکبکی جوانی که اتفاقا چندی پیش

آخرین کتابش را- که جایزه مدیسیس امسال

را برده- خواندم و به شدت در این کتاب تحت

تاثیر پروست است و حتی نامی هم از او در

انتهای کتاب می‌برد.

◀ بریژیت ژیره را بیشتر تحت‌تاثیر کدام نویسنده فرانسوی می‌دانید و چرا؟

به نظر می‌رسد ژیره تحت‌تاثیر دوراس باشد.

ردیای دوراس را می‌شود در روابط انسانی و نگاه

درون‌نگرانه و خویشتن‌گرای که ژبیرو ترسیم

می‌کند دید.

◀ پرسش دیگر من در خصوص ادبیات فرانسه و خصوصا نیمه دوم قرن بیستم به بعد

است. این ادبیات نتوانست آن طور که باید و

شاید موفقیت و خرخشش اعجاب‌برانگیز نیمه

اول قرن بیست و نیمه دوم قرن نوزدهم را تکرار

کند: دورانی که فلوربر هوگو بالزاک و پروست و

رولان و کامو در آن ظهور کردند. چرا؟

بله ادبیات فرانسه در این دوران‌هایی که نام

بردیدید درخشان است. شاید در اوج. اما سوالی

که باید پرسید این است که آیا این نگاه آن زمان

بی‌مورد آقای بادیاری را نوعی ضعف قلمداد کرد.

نوولا جمله «در نیمه‌شب بیست و چهارم دی ماه، آقای بادیاری

خودکشی کرد» (۹) آغاز می‌شود. جمله‌نخستین هر اثر ادبی، ساختار

کلی داستان را به مخاطب خود ارائه می‌دهد. خواننده از همین

جمله استنتاج می‌کند که اثر درباره علت خودکشی شخصیتی به

نام آقای بادیاری است. اطلاعات دقیق درباره زمان این عمل نیز

صورت آثار رئالیستی را به ذهن می‌آورد. اما، روشنی پایان در طول

روایت این تصور را می‌شکند؛ مخاطب او، در طول روایت با بخشی از

زندگی افراد نزدیک به آقای بادیاری آشنا می‌شود. نویسنده، اطلاعات

دقیقی درباره مکان جغرافیایی و زمان تاریخی وقایع به‌نامی‌دهد.

فقط در چندین قسمت متوجه می‌شویم که احتمالا مکان وقوع

حوادث ایران است: ایران در زمان عبور از سنت به مدرنیته و جنگ

جهانی دوم. حوادث سیاسی و فرهنگی نقش پررنگی در اثر ندارند.

به‌نظر می‌رسد که روشنی پایان تمرکز خود را روی فرد و رابطه او با

جهان اطرافش گذاشته است. از فصل نخست می‌بینیم که چگونه

راوی از ذهن یک شخصیت بازنویسی غیرعادی دارد یا تجربه منحصربه‌فردی

را از چشم او می‌بیند. مخاطب به‌آرامی اطلاعات بیشتری درباره

زندگی افراد نزدیک به آقای با دیاری به دست می‌آورد. خواننده از

فصل‌های ابتدایی متوجه می‌شود که با داستانی واقع‌گرایانه سروکار

ندارد. هر شخصیت، توانایی غیرعادی دارد. تجربیه منحصربه‌فردی

را از سر گذرانده‌اند. برای مثال، کوهیبار توانایی شنیدن و دیدن

غیرعادی دارد؛ «کوهیبار صدای به هم خوردن دندان‌های او را

شنیده‌بود. صدایی که در گوش کوهیبار پیچیده‌شباهنی به صداهایی

همیشگی که در کاسه سرش می‌پیچید نداشت. ریتم موزون و

منحصربه‌فردی داشت و کوهیبار به سرعت به این نتیجه رسید که

این صدانمی‌تواند صدایی جز به هم خوردن دندان‌های پدرش در

گور باشد» (۲۶). سامیار، رمان‌های سطح پایین می‌نویسد و شهرتی

برای خود رقم زده است. اما، از میانه داستان متوجه می‌شویم که

او توانایی خارق‌العاده نوشتن را از باغ خانوادگی‌شان گرفته است.

او به خواهرش کنی توضیح می‌دهد که این توانایی منحصر به فرد

و جادویی به او این قدرت را می‌دهد تا سرنوشت خودش و دیگران

را بداند؛ «به چیزی توی باغ... یا شاید خود باغ... آره، خود باغ

می‌خواست داستان خودش رو بنویسه و من رو انتخاب کرد» (۱۱۰).

در جایی دیگر نیز متوجه می‌شویم که سامیار در حبس خود در باغ،

توسط نیرویی جادویی تسخیر می‌شود و توانایی نویسنده شدن به

دست می‌آورد؛ «پس از آنکه هفده‌هزار وهشتصد و نود و یک صفحه

نوشته بود و همچنان مشغول نوشتن بود، به زاری افتاد. فریاد می‌زد،

بندبند استخوان‌هایش می‌گداخت و فرصت احساس کردن بدنش

را نداشت. فریاد می‌زد و می‌نوشت. اطمینان یافته بود که او در باغ

نمی‌نویسد، بلکه این باغ متروک است که در او می‌نویسد» (۹۲). الیکا،

از شنیدن خبر خودکشی آقای بادیاری شوکه می‌شود و می‌خواهد

بداند جواب این معما را پیدا کند. از این‌رو، به مراقبه و خواب روی

۷ ادبیات